

## ● معرفی و نقد کتاب

# سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا

حسین دهشیار (۱۳۸۶)، سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا، تهران: نشر قومس، ۲۰۸ صفحه.

### مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی و در پی آن، آغاز جنگ سرد میان ایران و آمریکا که در تاریخ این انقلاب حداقل از پیشینه‌ای بیست و چند ساله برخوردار است، عملاً به زمینه‌ای مناسب برای بررسی سیاست خارجی ایالات متحده در میان محافل علمی کشور تبدیل شده است. در این ارتباط، سال‌های بعد از پایان نبرد تحمیلی که با آغاز عصر بازسازی اقتصادی و سیاسی کشور مقارن بود، شرایط حساس‌تری را در سطح روابط میان دو کشور فراهم آورد؛ وضعیتی خاص که از نگاه تیزبین تحلیل‌گران و پژوهشگران ایرانی دور نماند. به این ترتیب، فراز بازسازی را می‌توان بستر تاریخی مناسبی برای تقویت جریان علمی - تحقیقاتی دانست که کنکاش علمی بر محور الگوی رفتار خارجی آمریکا و اهداف و منافع آن را فراتر از تحلیل‌های طیفی و شعارزده پی‌جویی می‌کرد. در واقع، روند فزاینده آثاری که در قالب مقاله، کتاب، طرح‌های پژوهشی و غیره، درخصوص استراتژی کلان و سیاست خارجی این دولت شکل گرفته است؛ از اهمیت روزافزون «مسأله آمریکا» در سطوح گوناگون تصمیم‌های راهبردی

کشور حکایت می‌نماید. بر این مبنای، زمینه‌سازی برای بالندگی و تقویت این جریان علمی می‌تواند دستاوردهای قابل تأملی را به‌ویژه برای دست‌اندرکاران مسائل خارجی کشور به همراه داشته باشد.

### محتوای اصلی کتاب

کتاب «سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا» از جمله آثاری است که (به‌زعم نویسنده) در شرایط ناکارآمدی نظریه‌های روابط بین‌الملل در توصیف و تحلیل حوادث و پدیده‌های بین‌المللی، درصدد «تبیین ابعاد سیاست خارجی ایالات متحده به‌عنوان بازیگری با نقشی فراتر از دیگر بازیگران عرصه جهانی برآمده است.

این کتاب در هشت فصل به ارائه محورهای متنوعی از رفتار خارجی آمریکا توجه دارد:

فصل اول تحت عنوان «مبانی تئوریک استراتژی کلان آمریکا»، درصدد ارائه بحثی نظری درخصوص مبانی شکل‌گیری استراتژی کلان این دولت برآمده است. در این فصل، اشاره به مهم‌ترین خطوط راهنمای دو طیف «انزوگرایان» و «بین‌الملل‌گرایان» به‌عنوان دو اردوگاه فکری که از ابتدای شکل‌گیری ایالات متحده بر ماهیت استراتژی کلی آن تأثیرگذار بوده‌اند؛ به مقدمه‌ای برای بررسی «بنیان استراتژی کلان» این دولت تبدیل شده است. در این ارتباط، از سه مفهوم «منافع ملی»، «خطر» و «روش‌های مبارزه با خطر» به‌عنوان عناصر اصلی تشکیل‌دهنده شالوده هر استراتژی، برای پیشبرد بحث بهره‌گرفته شده است. بر این مبنای، نویسنده می‌کوشد که در چارچوب نوعی بررسی مقایسه‌ای، چگونگی تحول در ماهیت هر یک از مفاهیم سه‌گانه پیش‌گفته در سطح سیاست خارجی و استراتژی کلان آمریکا در دوره‌های زمانی گوناگون (دوره جنگ سرد، بعد از آن و شریط بعد از سپتامبر ۲۰۰۱) را مورد تأکید قرار دهد. در این میان، اشاره به حوزه‌های نرمی چون ضرورت «اشاعه لیبرالیسم» در کنار ابعاد سخت استراتژی مزبور قابل توجه است.

در فصل دوم که تحت عنوان «از استراتژی تدافعی به استراتژی تهاجمی» ارائه شده است، شرایط زمانی بوش پدر که با شکل‌گیری بنیادی ترین باز طراحی استراتژی کلان آمریکا بعد از دوران ریاست جمهوری فرانکلین روزولت مقارن شده است، به عنوان مقدمه‌ای برای ورود آمریکا به دوران پسا جنگ سرد تلقی می‌شود، عصری که لاجرم تعریف دوباره نقش این کشور در قلمرو بین‌المللی را در دستور کار رهبران آن قرار می‌داد. در همین راستا، تأکید می‌شود که تجربیات حاصل از نقش آفرینی دولت مزبور در قرن بیستم، باعث شد که ذهنیت «قرن بیست و یکم نیز قرنی آمریکایی است»، به بنیان استراتژی کلان آن در این قرن تبدیل شود؛ رویکردی که بیش از هر چیز از مفهوم «ناهماوردی آمریکا» تأثیر می‌پذیرفت. به این ترتیب، «قدرت خلاق» از میان دیگر انواع مختلف قدرت (قدرت اجباری، قدرت نهادی و قدرت ساختاری) از سوی دولت‌مردان این کشور مورد توجه کلیدی تر قرار گرفت؛ نوعی از قدرت که سیاست‌های مبتنی بر «آمال ایده‌آلیستی» را در کنار الزام‌های واقع‌گرایانه در دستور کار قرار می‌داد. در ادامه بحث، تحت عناوین «استراتژی دفاعی: آمریکا بازیگر راضی و خرسند» و «استراتژی تهاجمی: آمریکا بازیگر حداکثرگرا» به فزاینده‌ای از استراتژی کلان این دولت در دوره جنگ سرد، مقطع فروپاشی شوروی و سال‌های حاکمیت بوش (پسر) اشاره می‌شود.

سومین فصل که تحت عنوان «نظام بین‌المللی، منافع ملی و استراتژی کلان» نام‌گذاری شده است، به طور عمده بر مباحث نظری در خصوص نظام بین‌المللی، منافع ملی و ابعاد روانی فضای استراتژیک تمرکز یافته است. پیام اصلی این بخش عبارتست از اینکه بعد از تعریف منافع ملی و شکل‌گیری اجماع در مورد آن، شرایط مناسب برای اطمینان امنیتی (مشکل از دو فضای استراتژیک و روانی) فراهم خواهد آمد. از سوی دیگر، الزام‌های سیستم بین‌المللی همواره باید در تعریف منافع ملی لحاظ گردد. «استراتژی بین‌المللی گرا و عدم توازن» عنوان چهارمین فصل می‌باشد. مباحث این بخش نیز مجدداً با توصیف شرایط بین‌المللی بعد از پایان جنگ سرد و چگونگی رویارویی آمریکا با این وضعیت نوظهور آغاز می‌شود. در

این ارتباط در چارچوب مقایسه‌ای میان رویکرد این دولت به نظام بین‌الملل در آغاز قرن بیستم و سال‌های اولیه قرن بیست‌ویکم، ویلسون و بوش را در حوزه مساعی معطوف به تحقق «نظم لیبرال» مشابه هم قلمداد می‌نماید، با این تفاوت که نظم لیبرالی بوش با تأکید فراوان بر قدرت نظامی همراه شده است؛ رویکردی تهاجمی که تحت عنوان «ویلسون‌یسم مبتنی بر انتقام‌جویی» نامیده شده است و با طرد بین‌الملل‌گرایی تدافعی دوره جنگ سرد، به سوی بین‌الملل‌گرایی تهاجمی هدایت شده است. در ادامه بحث، جایگاه تاریخی «اصل توازن قوا» در سیاست جنگ سرد محور آمریکا مورد توجه قرار می‌گیرد، وضعیتی که در سال‌های بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ به سوی نفی این نسبت تاریخی سوق یافته است. در همین راستا، بر مبنای چگونگی تعامل میان امپراطوری و لیبرالیسم، رویکرد «بین‌المللی‌کردن ارزش‌های لیبرالی» به عنوان دستور کار دولت بوش (پسر) مورد بررسی قرار می‌گیرد. ادله دولتمردان آمریکا در خصوص چرایی وجود ثبات در سیستم بین‌الملل بعد از ماجراجویی این دولت در افغانستان و عراق، آخرین بخش از این فصل را به خود اختصاص داده است.

پنجمین فصل کتاب تحت عنوان «جایگاه سازمان ملل در استراتژی کلان آمریکا»، با تشریح جایگاه «نهادهای بین‌المللی» از زاویه نیاز جامعه جهانی به شکل‌گیری نوعی «نظم هدفمند» آغاز می‌شود. با تأکید بر این بحث که جامعه ملل به عنوان نماد آرمان‌گرایی ویلسونی باید تلقی شود، کلیت جریان حمایت ایالات متحده از سازمان ملل نیز در سایه انگیزه‌هایی چون «کاهش هزینه بین‌الملل‌گرایی آمریکا»، «زمینه‌سازی برای جهانی‌کردن هنجارهای لیبرالیستی» و... مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه بحث نکاتی چون «عملکرد سازمان ملل» (به‌ویژه از بعد نسل‌های حفظ صلح)، «سیاست‌های آمریکا بر محور منع اشاعه هسته‌ای» و «کنگره و سازمان ملل» مطرح می‌شود. آخرین فصل کتاب به «استراتژی و سیاست خارجی در عصر بین‌الملل‌گرایی آمریکا» اختصاص یافته است. در این بخش استراتژی کلان این کشور در دوره جنگ سرد (عصر ژئوپلیتیک) با این استراتژی در قرن بیست‌ویکم (عصر ارزشی؛ مبارزه با تروریسم) مقایسه می‌شود.

## ارزیابی

در راستای توضیحات ارائه شده، شایسته خواهد بود که در جهت دستیابی به تبیین کارآمدتری نسبت به ابعاد و ویژگی‌های سیاست خارجی و استراتژی کلان آمریکا (حداقل در چارچوب کتاب مورد بحث) چند نکته اشاره شود. لازم به توضیح است که نکات زیر صرفاً براساس رویکردی نقادانه و در جهت پیشبرد اهداف ناظر بر کتاب ارائه خواهد شد.

۱. مهم ترین نکته کتاب حاضر که در مسیر درک دستگاه منطقی ناظر بر آن چالش آفرین می‌نماید، «انسجام محتوایی» آن است. این معضل را در بخش‌های مختلف می‌توان پی‌جویی کرد؛ از جمله در مبحث نظری مربوط به ارکان استراتژی که در فصول اول و دوم به‌طور پراکنده مورد توجه واقع شده است، تفسیر مبانی سیاست سد نفوذ (صفحات ۵۰ و ۵۴)، تشریح ریشه‌های نظامی‌گری و لیبرال‌گرایی (فصل چهارم)، اولویت‌های اهداف آمریکا در حوزه‌های سخت و نرم (ص ۹۳)، رویکرد متحول آمریکا در قرن بیستم نسبت به سازمان‌های بین‌المللی (فصل پنجم)، مباحث نظری مربوط به روند شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی (فصل پنجم)، فقدان ارتباط مشخص میان دو مفهوم «منع اشاعه هسته‌ای» با «حقوق بشرگرایی» (صفحات ۱۴۱-۱۴۰) و در نهایت، در فصل ششم که بیش از هر چیز ماهیت جمع‌بندی و نتیجه‌گیری دارد تا فصلی مستقل.

۲. عدم توجه کافی به توالی زمانی در ارائه مطالب و به‌ویژه درخصوص تبیین علل وقوع پدیده‌ها و حوادث. در این زمینه الگوی رفتار خارجی آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم (دوره کلینتون) به شدت مورد غفلت قرار دارد. این نکته را می‌توان در صفحه ۹۳ و صفحات ۱۳۱-۱۳۰ مشاهده کرد. جلوه دیگری از نکته پیش گفته (عدم توالی زمانی) در ارتباط با ارجاعات نیز قابل پی‌جویی است. در این ارتباط مواردی وجود دارد که بستر زمانی موضوع مورد بحث به هیچ عنوان با زمان انتشار منبع بحث همخوانی ندارد. مانند اینکه برای تبیین جایگاه اصل توازن قوا در سیاست خارجی بوش در هزاره سوم به منبع متعلق به سال ۱۹۹۵ استناد می‌شود (ص ۱۰۴، پانویس ۴۳)، یا حتی در موردی مربوط به آن از پانویس متعلق به

سال ۱۹۸۷ استفاده شده است (ص ۱۰۴، پانویس ۴۴) این نکته در صفحه ۹۷ (پانویس ۲۱)، صفحه ۱۰۶ (پانویس ۵۵)، صفحه ۱۰۷ (پانویس ۵۶)، صفحه ۱۰۸ (پانویس ۶۱) نیز قابل مشاهده است.

۳. نکته بعد به تکرار مطالب باز می‌گردد، ویژگی که تا حدود زیادی بر روانی و انسجام محتوایی مطالب نیز تأثیر منفی گذاشته است. این مطلب را می‌توان در خصوص «بین‌الملل‌گرایی تهاجمی» (صفحات ۹۷ و ۹۸)، «جایگاه توازن قوا در دکترین بوش» (صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴) «سیاست اشاعه ارزش‌ها و گسترش لیبرالیسم»، «تشریح مقطع فروپاشی شوروی»، «اهداف و منافع آمریکا در حمایت از سازمان ملل (فصل پنجم)، ملاحظه کرد.

۴. ارائه مواضع تعصب‌گرایانه نسبت به برخی از سیاست‌های آمریکا که به‌طور منطقی بر قابلیت‌های علمی اثر تأثیر خواهد داشت. در این زمینه محورهای زیر قابل توجه است:  
- دلایل مربوط به پیروزی استراتژی مبارزه با کمونیسم در برابر بلوک رقیب (صفحه ۱۷۲).

- مشروعیت‌یابی جهانی ارزش‌های لیبرالیسم (صفحه ۱۷۶).  
- انگیزه‌های آنانی که حادثه یازدهم سپتامبر را پدید آوردند (صفحه‌های ۱۷۳ و ۱۷۴).  
۵. عدم توجه کافی به برخی چالش‌های عینی در برابر رهبران و استراتژیست‌های آمریکا که بر مسیر پیگیری اهداف و منافع نرم و سخت‌افزاری آن تأثیر تعیین‌کننده داشته است.  
- عدم توجه کافی به احساس خطر و تهدید از سوی قدرت‌های بزرگ (به‌ویژه روسیه) نسبت به توسعه قدرت نظامی آمریکا (صفحه ۹۸) به‌ویژه از زاویه سیستم دفاع موشکی این دولت.

- فقدان توجه مناسب به تحولات داخلی عراق که بر سیاست اشاعه لیبرالیسم و هنجارهای آمریکا در خاورمیانه تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته است.

- فقدان اشاره مناسب به تقابل نظام ارزشی حاکم بر ملت‌های خاورمیانه با سیاست

اشاعه لیبرالیسم آمریکا.

۶. آخرین نکته را به طرح چند پرسش از نویسنده محترم اختصاص می‌دهیم که پاسخ‌گویی به آن می‌تواند به غنای مباحث علمی کتاب مساعدت نماید، یا حداقل به دانش ناقد بیفزاید:

- آیا «بین‌المللی‌گرایی» و «اشاعه لیبرالیسم و ارزش‌های آمریکایی» در دوره کلینتون مطرح نبود که این نکته را از ویژگی‌های دوره بوش باید قلمداد کرد؟  
- آیا تأکید آمریکا بر «چالش‌ناپذیری توان نظامی» را می‌توان مترادف با هدف امنیت مطلق قلمداد کرد؟ (صفحه ۹۶).

- آیا در استراتژی کلان بوش بازدارندگی به طور کامل طرد شده است؟ (صفحه ۹۷)  
- آیا در شرایط بعد از یازدهم سپتامبر چالشگران دولت آمریکا فقط بازیگران غیردولتی هستند؟ (صفحه ۹۷).

- به چه دلیل می‌توان افراد یا گروه‌های عامل حادثه ۱۱ سپتامبر را در قالب «مخالفین تمدن غربی» و «واپس‌گرا» معرفی کرد؟ (صفحات ۱۷۴-۱۷۳).

۷. وجود اغلاط تایپی فراوان، جملات نارسا و مبهم در بخش‌های مختلف کتاب، از جمله در صفحات ۴۴، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۶۳، ۱۶۴.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سیداصغر کیوان حسینی

استادیار روابط بین‌الملل و عضو هیأت  
علمی دانشگاه فردوسی مشهد



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی